دوشنبه ۸ بهمن ۱۴۰۳
۵۱۴
شماره ۴۳۴۰
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

ناصر فیض در گفت‌وگو با مجله تصویری «قاف»:

طنز سلاح اعتراض است

یکی از میهمانان برنامه مجله تصویری «قاف» با میزبانی اکبر نبوی، ناصر فیض، شاعر و سراینده اشعار طنز بود که موجب شد تا در این قسمت، محوریت برنامه بر شعر طنز و شعر اعتراض باشد. متن این گفت‌وگو را در ادامه ازنظر می‌گذرانید.

آقای فیض خیلی خوش آمدید.

به نام خداوند جان‌آفرین
حکیم نکن در دهان‌آفرین

این را در جایی خواندم، گفتند شعر دیگران را تحریف نکن. گفتیم مردم درجه شوخی‌اش را می‌فهمند و در این حد اجازه هست. اسم شما همه راه‌ها را برای اینکه آدم برنامه‌ای را بپذیرد پر پا نپذیرد، هموار می‌کند. ما هم جایگاه خاصی نداریم ولی افرادی که به برنامه شما آمده‌اند، کسانی‌اند که به‌راحتی جایی نمی‌روند. قطعاً این اسم شما، سابقه و فرهیختگی‌تان است که با موضوعات مختلف نسبت دارید؛ با سینما، با هنر، با ادبیات و... دوستان خوبی هم دارید که می‌توانید برنامه‌های پربازی تولید کنید.

شما و دوستان دیگر لطف کردید که تشریف آوردید. آقای فیض، طنز در فرهنگ ایرانی دست‌کم در اشعار منظوم ما به معنی درست کلمه، دارای جایگاه خیلی درست و رفیعی است. البته شاید در نگاه اول بخشی از ابیات و اشعار، مایه‌های طنزشان مشخص نباشد، اما با اندکی تأملی در مضمون می‌فهمیم نگاه تیز و حرف چند پهلوی طنزآمیزی در خود دارد. از پیشینه طنز در شعر فارسی برای ما بگویید.

برای اینکه فرایش شما را تأیید کنم قصه تصوری را با نگاه جدید ایجاد می‌کنم. معمولاً ما ایرانی‌ها را به این متهم می‌کنند که عبوس هستیم و نمی‌خندیم ولی واقعیت این است که ایرانی‌ها عبوس نیستند، بلکه به هر چیزی نمی‌خندند. ایرانی راستخت می‌شود، خنداند. وقتی که به سابقه، ابعی خودمان می‌نگریم متوجه می‌شویم حدود ۸۰۰ سال پیش عبید را داشتیم. بعضی از کشورهایی که ادعای تمدن دارند، سابقه‌شان به ۴۰۰ سال هم نمی‌رسد. ولی ما هفتصد سال پیش سعدی را داشتیم که در «گلستان» از طنز و شوخ‌طبعی استفاده کرده بود به همین دلیل همه کتاب درسی می‌شود که متأسفانه نمی‌دانم چرا این کتاب در حال حاضر نباید جزء کتاب درسی باشد؟ فرض کنید یک نفر در دوره دبیرستان فقط کتاب گلستان سعدی را بخواند، یعنی ۱۲ سال گلستان بخواند و بیرون بیاید؛ ادب یاد گرفته است، پند و اندرز یاد گرفته است، معیارهایی یادگرفته است. ساختار داستان کوتاه یاد گرفته است و از همه مهم‌تر به اقتضای سخن حرف زدن یاد گرفته است. محضماً در گلستان، چون ایران اثر هنرمایی معنای است. چرا سعدی مثل بوستان همه را نظم نکرده است؟ یک جا حکمت آورده است، یک جا آبه و حدیث، یک جا بیت و جعبه عربی و... ؟ این به اقتضای تنوع زدن است. در حال حاضر مگر دانش‌آموز در ۱۲ سال فرهیخته‌اش از مدرسه می‌آید بیرون که جامع علوم است؟ به اصلاً نبوغ نیست. ما با گرفتن نخبه‌اصیلان، فوات قرآن و گلستان- که در مکتب ما خوانده می‌شد- همه چیز را جوانی گرفتیم که قرار است بعد از این مقدمات وارد تحصیلات عالیه شود. عرض من این است که ما عبید را داشتیم و البته او هم جایی مثل ابرج میرزا از کلمات مکشوف استفاده می‌کرد که این‌ها به اقتضای زمان خودشان باید دیده شوند که شیوه سخن در دوره خودشان به چه شکل بوده است. مثلاً جرم مولانا بدین‌گونه باز در بعضی از تمثیل‌های خود استفاده می‌کند تا اینکه در آخر درست خود را برسانند؟ این‌ها به مخاطب برمی‌گردد. این‌ها مخاطب‌شناسی بودند و به تناسب حال مخاطب در آن روزگار سخن می‌گفتند.

شما اخلاق الاشراف یا رساله تعریفات را بخوانید. چندسال پیش نوشته شده‌اند؟ اولی حدود ۸۰۰ سال پیش است. در همین قرن اخیر ۱۲-۱۳ ما، یا قرن ۲۱-۲۰ کسی به اسم آبمیرزو بیرس کتابی به اسم لغت‌نامه شیطان را برای شما نوشته که ساختار و شکاکیه است. تحقیق دقیقاً کلمه‌ای رساله تعریفات است؛ جیهز فرقی ندارد. مثلاً در رساله تعریفات آمده طیب؛ مثلاً ملک‌الموت. دقیقاً یادم نیست. مانند ماجرای مذهب مختار و مذهب منصور است. جوری برعکس تعریف می‌کند. مثلاً فاضی شریک مرد است. در این کتاب هم هر نگاهی به قاضی دارد در آنجا همان نگاه در مورد کسانی آمده و دقیقاً معنا کرده است.

گفته ازدواج نیمی جمعه؟ گفته، کار ما دوله‌اخانه‌ای است. در لغت شیطان هم همین را آورده است. بعد از ۷۰۰ سال چنین اتفاقی می‌افتد. این نشان‌دهنده آن است که ما در قدت- هشت قرن پیش، این حد از فرهیختگی را در صاحب سخن‌هایمان داریم. در بین صاحبان سخن که موضوعات زمان خودشان را می‌بینند و حکایت‌هایی که بیان می‌کنند کاملاً برای مردم باورپذیر است و به گونه‌ای که با آن شوخ‌طبعی استفاده در ذات ایرانی است، تطابق دارد. مثلاً ما به هم می‌رسیم می‌گوییم سلام حال شما چطور است؟ جواب به دهیم حال شما بهتر است. یعنی هنوز نرسیده‌ایم با هم شوخی می‌کنیم. رگه‌هایی از شوخی در خود داریم. ایرانی‌ها به گونه‌ای خوب می‌زنند که تلخی و کدورت و بسته بودن کنار رود. بنده خدایی می‌گفت شما این گونه‌اند تا به دوره بزنیم! بحث آدم نیست. این شوخ‌طبعی ایرانی هاست. ۷۰۰-۸۰۰ سال پیش عبید را داشتیم. درکنار آن حافظ و سعدی با اندکی اختلاف بودند که در روزگار خود از شوخ‌طبعی در جدی‌ترین انعام‌شان استفاده کرده‌اند. شما وقتی می‌گویید حافظ در نگاه اول می‌گویید هزار خواجه شوخ‌طبع است؛ بله! دمی فرمایید: «ترسم که صرفه‌ای نبرد روز بازخواست/ نان حلال شیخ ز آب حرام ما».

در روزگار حافظ خوش‌فروشی، ریاکاری و مانند آن زیاد بوده است. جالب است حافظ آنقدر راست که با ریاکاری ندارد، بلکه با ریاکاری کار دارد. چون اگر بخواهد با ریاکار کار داشته باشد، هر روز باید یک پیک نفر را بگیرد. بنا منافق کار ندارد، بلکه با نفاق مشکل دارد و این روش حدود ۸۰۰ سال پیش است که ما بسیاری از آن‌ها را در زمانه خودمان تطبیق می‌دهیم. بما بعضی از شرایط اجتماعی دوران مختلف، روزگارهای متفاوت گذشته چه حال نظیر می‌دهیم، مثلاً بسیاری از اتفاقاتی که در آن دوره افتاده، می‌توانست مشابه آن در دوره مشروطه اتفاق بیفتد. او چنین کاری را خلق می‌کند که به نظر من می‌ریزد. اینکه قانونی است و رعایت نمی‌شود. به تلخی این ماجرا می‌خندی. قانون برای رعایت کردن است و وقتی رعایت نمی‌شود به آن می‌خندی و این خنده‌دار است که کسی آن را رعایت نمی‌کند.

زمانی در دوره‌های معاصر خودمان با چهره‌های درخشانی در حوزه طنز روبه‌رو بودیم؛ چه حوزه شعر و چه در حوزه نثر. مثلاً فرض بفرمایید مرحوم کیومرث صابری یا عمران صلاحی، مثلاً بالفضل زرین که دوست مشترک ما بود و دیگران. الان وضعیت طنز اعم از شعر و نثر و کارتون چگونه است؟ چون زمانی کاریکاتور هم خیلی در عرصه بود اما الان به فوت گذشته به چشم نمی‌خورد.

من این را به جرئت می‌گویم شاید طنزپردازها از حرف من ناراحت شوند ولی باید علت‌یابی کنیم که چه اتفاقی افتاده که در زمان عبید تا امروز دوره مشروطه و قبل آدم‌هایی مثل عمران یا نصرآباد به ساختار زبان توجه ویژه داشتند و خواستار به سطح سخن بوده ولی الان طنز ما می‌توان گفت یک بخشش فاجعه‌بار است. یعنی ما کسانی داریم که شاید هر بیت شعرشان را برای یک غلط نحوی بشود مثال زد ولی به‌دلیل استقبال بیچای کسانی که طنز را نمی‌شناسند- که حتی در مسئولان هم داریم- جایگاه پیدا کرده‌اند و طنزشان را ارائه می‌دهند. یک بخشش به‌خاطر این است که مراکزی که این‌ها کارشان را آنجا ارائه می‌دهند زیاد شده است. تا قبل از دفتر طنز حوزه هنری، ما هیچ محفلی که صرفاً دور هم جمع شوند و طنز بخوانند نداشتیم یا به‌حدی نادر بوده که اندازه کالمه‌دم نبود تقریباً. بعد از آن ماجرا، اینجا صاحب پیدا کرد، جوری که با مرحوم نصرآباد می‌گفتیم که ما نیمه بخوانیم؟ برای اینکه ما هرچه داریم هزل و هجو است. از یکی بدمان آمده هجوش کردیم. نشستیم اصلاً هزالی کردیم. کارهای خصوصی خودمانیم برای همدیگر و شاعران شعر می‌گفتند و برای همدیگر در محافل خصوصی می‌خواندند. الان ما می‌خواهیم برای ۳۰۰ نفر در اولین شب‌شعر طنز کشور شعر بخوانیم و مردم از ما بیایند. پاکیزه حرف بزنیم چه کنیم بالاخره راهش را پیدا کردیم تا این ماجرا را افتاد. بعد از هزار و اندی سال از شعر فارسی که در دوره‌های مختلفش طنز وجود دارد و در جامعه به آن معنا نمی‌آید یک مرتبه جلویش باز شود مثل سیل و محافل مختلف شب‌شعر جدی و طنز ایجاد می‌شود.

خود ما ۱۰ تا ۱۲ جادر استان‌ها تأسیس کردیم؛ سنگ‌ها در قزوین، قلقشکن در یزد، چوپلیا در ارومیه، در حلقه رندان در شیراز، در حلقه رندان در تهران، تصفهان در اصفهان و خندیبه در شیراز. تا به آن موقع یک جشنواره طنز در کشور وجود نداشت. یک مرتبه صاحب جشنواره طنز مکتوب در رشته‌های مختلف نمایشنامه‌نویسی، فیلمنامه‌نویس داستان کوتاه شعر و رشته‌های مختلف به وجود آمده. قطعاً این یک مرتبه باز شدن آدب دارد. تتیجه‌اش این شد که عده‌ای روی آوردند به طنز و برخی برنامه‌های سخیف تلویزیون و رسانه ملی هم کمک کرد به این‌ها و برنامه‌هایی کسانی به اسم استداب کمدین تحویل جامعه دادند که ماشین قراضه پدرش را که روشن نمی‌شود مسخره می‌کنند تا مردم بخندند یا انگار تمام رفتارهای ناخوشایند در خانواده ما ایرانی‌ها بوده است و دیگران نداشته‌اند. عرضم این است که زبان در روزگار ما با تعداد طنزپردازانی که می‌شناسیم بسیار غریب واقع شده است. دروافع طنز یک مقدار رها شده و صاحب درست‌وحسابی پیدا نکرده است.

عباس سرمدوند، فرهیختگان

شاهکار جهانی آدمیزاد است.

واعظان که این جلوه در محراب و منبر می‌کنند/ چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند!

هم از ظرفیت زبان استفاده می‌کند و هم آقدر هوشمند است که نمی‌گوید چه کار می‌کند. ما به ازای «آن کار» می‌توان ۱۰۰ کار را فرض کرد.

علت همه این‌ها زبان سنترگ فارسی است. حالا می‌فهمیم در زبان فارسی چه خبر است و چه ظرفیتی دارد. زبان فارسی که در محاورات به گونه‌ای است، در مکتوبات به گونه‌ای دیگر است. هر نوع موضوعی را بیان می‌کند. من قبول ندارم که برخی می‌گویند زبان ما پساخگوی است. اینکه قانونی است که وقتی گذشته ما را به‌دنبال آن نرفتیم و آن را کشف نکرده‌ایم و معادل‌هایش را نساخته‌ایم. قطعاً اصطلاحاتی مشابه آن‌ها داریم. شکل زبان فارسی به گونه‌ای است که پر از ظرفیت است به طور دلیل حوزه ابهام و تداعی معانی در شعر بسیار زیاد است.

حالا از بحثمان هم دور می‌شویم ولی چون شما اشاره کردید تقریباً حدود ۱۰ سال پیش بود که ترجمه‌ای از سخنان یک زبانشناس اتریشی خواندم که می‌گفت هیچ زبانی به‌اندازه زبان فارسی فرصت معادل‌سازی ندارد.

بله، آقای میرشکاک با رهدار در شرح‌های شاهنامه می‌گفتند، فردوسی افعال و کلمات را معمول نبود و اوکاری می‌کند که این کلمات را می‌بیارند. عرض من این است که ما ایرانی‌ها از گذشته تاریخمان چه در آثار منظوم نه نثر بخوانید؛ این اوج طنز است که یک چیز را نخرید و تمام شود و تمام شود و نه از نخریدن؛ این اوج طنز است که یک چیز را نخرید و تمام شود و همیشه کاشف چیزی قبلی فقط به عقل فرهیخته ایرانی می‌رسد. طبیعی است که این‌ها به‌موقع به کار خواهد آمد و شعر اعتراض هم اگر درست بشود، بسیار حرف و تأثیرگذار خواهد بود، چون پیش از شاهنامه پیش که فردوسی شاهنامه را می‌نویسد، می‌بینید ایفدر این ظرفیت درست است که در آنجا استفاده می‌کند تا جایی این شوخ‌طبعی را نشان دهد، حتی شوخ‌طبعی ظریف‌ترش این است که به مرکب او می‌گوید اسب و مرکب به این می‌گوید باد. در اینجا هم این شوخ‌طبعی را نشان می‌دهد. اسلام‌هاست. همه این‌ها را در آثار فردوسی حدود هزارودخرده‌ای سال پیش می‌دیدیم. ادبیات ما بمشدت در این مورد غنی است.

می‌شود مقاطع تاریخی حضور طنز در شعر فارسی را طبقه‌بندی کرد؟ مثلاً دریک مقطعی اوجش را عبید بدانیم، چون متمرکز است. حافظ و سعدی و دیگران هم طنز دارند ولی هیچ متمرکز است و بعد از عبید به چه شکل است؟ چه اتفاقی می‌افتد در جامعه ایرانی و چه سیری را جامعه پشت سر گذاشته که یک‌دفعه در شخصیتی به نام عبید که هم دین‌شناس است هم ادیب است، هم شاعر است هم مزمنه و حکیم به معنای دانایی و حاصلت حکمت نسبت مستقیم با شوخ‌طبعی و قربان و فدایت می‌کند. عبید در مقطعی از تاریخ زندگی می‌کند که حمله مغول باعث سر جامعه می‌آورد. منطقاً این را می‌توانیم بفهمیم، اما به لحاظ اجتماعی و فرهنگی چه اتفاقی رخ می‌دهد؟

من فکر می‌کنم، از یک جهت ما باید طنز را زایده تناقض‌ها و تضادها بدانیم. کسی که به عبید فقیهی و دینی آگاه است و در جامعه می‌بیند که به خیلی از این آرزوها نخواهد رسید، این شخص لایه‌های پنهان را بهتر می‌بیند. به همین دلیل ما در دوره‌هایی که اتفاقات ناگوار سیاسی و اجتماعی می‌افتد، فوران را می‌بینیم. در دوره‌های دیگر ما متعادل است کمتر این چیزها را می‌بینیم. چون کسی دغدغه ندارد. دو نوع طنز را می‌توان در نظر گرفت که بیشتر منظورم ما طنز اجتماعی است و شاید بتوانیم از طنزی بگذریم که برای تفنن باشد. این تفریح شاعران بوده به همین دلیل مثلاً ابرج میرزای خودمان ممکن است در بخشی به مسائل اجتماعی بپردازد. هرچه برخی هم‌اکنون هستند را هم نمی‌پذیرند ولی عده‌ای همان‌ها را هم فرهیختگی و به‌نوعی به رخ کشیدن زبان فارسی می‌دانند که در آن تردیدی نیست.

چون درهرحال زبان اچرز رنگی ازسهل و ممتنع بودن را در خودش دارد.

بله، عرضم این است که یک بخشش متأثر از ماجرای جامعه است، یعنی اگر از جامعه متأثر نشود اعتراضی نمی‌کند پس یک ماجرا است ناراحت می‌کند که معترض می‌شود یا اینکه قواعد و قانون به‌هم ایلی‌لهب/ بریده باد دست فهد. طنز یکی از بهترین ابزارها برای بیان اعتراض است. در تعریف طنز آن را تیغ جراحی گفته‌اند، تازیانه‌ای بر گرده ستمگر گفته‌اند. طنز واقعاً سلاح پرقدرتی است. البته بگویم درهیچ دوره‌ای در تاریخ هیچ شاعری باعث انقلاب نشده، برای همین می‌گویم که از شاعرها واهمه نکنید. اگر ۱۰ شاعر هم جمع شوند هیچ حرکتی نمی‌توانند ایجاد کنند. تنها ممکن است در فکر مردم یک تعادلی ایجاد کنند.

یک بخش شعر اعتراض به ظرفیت شگفت زبان فارسی برمی‌گردد که در دل زبان است و انگار به زبان شاعر ظهور می‌کند. نه اینکه بعدها به وجود بیاید. حالا برمی‌گردیم به فردوسی که در هزارودخرده‌ای سال پیش بوده که در آنجا می‌گوید: «پیاده مرا زان فرستاد طوس/ که تا اسب بستانم از اشکبوس».

چرا پیاده آمدی؟ تن بی‌سرت را که خواهد گریست؟ جلو جلو می‌گوید که من تیرم را خواهم کشت و تو فکر کن که برای تن بی‌سرت چه کسی گریه خواهد کرد. بعد با ظرافت در بیت این را یگویید که من آنقدر توان دارم که به پیاده آمدم و حتماً هم اسب تو را خواهم گرفت. من در آثار عبید هست که می‌گوید بد به جنگ با ملاحده می‌رفت و فقط با خودش کمان می‌برد. به او می‌گفتند چرا تیر نمی‌بری می‌گفت از دشمن می‌ترسم؟ از او پرسیدند اگر تیر بود چه؟ گفت دیگر جنگ نباشد. بینید چه استدلال درستی است. اما شوخ‌طبعی هم‌ماده دارد. دقیقاً هم همین است. اگر تیر نباید جنگ نیست، مثل بخ‌فروشی که گفت نخریدند و تمام شد، یعنی از این طنزترین اینکه آدم به خودش می‌گوید چطور به دهنش رسیده. اشیا از مصرف شدن تمام می‌شوند، نه از نخریدن! این اوج طنز است که یک چیز را نخرید و تمام شود و اصلاً کشف چیزی قبلی فقط به عقل فرهیخته ایرانی می‌رسد. طبیعی است که این‌ها به‌موقع به کار خواهد آمد و شعر اعتراض هم اگر درست بشود، بسیار حرف و تأثیرگذار خواهد بود، چون پیش از شاهنامه پیش که فردوسی شاهنامه را می‌نویسد، می‌بینید ایفدر این ظرفیت درست است که در آنجا استفاده می‌کند تا جایی این شوخ‌طبعی را نشان دهد، حتی شوخ‌طبعی ظریف‌ترش این است که به مرکب او می‌گوید اسب و مرکب به این می‌گوید باد. در اینجا هم این شوخ‌طبعی را نشان می‌دهد. اسلام‌هاست. همه این‌ها را در آثار فردوسی حدود هزارودخرده‌ای سال پیش می‌دیدیم. ادبیات ما بمشدت در این مورد غنی است.

عرض من این است که زبان فارسی آقدر ظرفیت دارد که می‌تواند با آن شوخ‌طبعی ایجاد کنید. می‌تواند با آن چندپهلو حرف بزند. به همین دلیل درطول تاریخ ادبیات می‌بینیم کسانی را که از سلاطین تقاضای کاه و جو برای حیوانات خودشان می‌کردند و از شوخ‌طبعی استفاده می‌کرده‌اند. حتی گاهی تهدید می‌کردند اگر ندهید چه می‌کنیم چه‌ها می‌کنیم؛ چراکه سخن تأثیرگذار بوده است. یکی از دوستان از شاعر طنزپرداز و غیرطنزپرداز تعریف می‌کرد. می‌گفت اگر شعر تخصص است، شعر طنز گفتن فوق‌تخصص است. یعنی شما تمام آن ویژگی‌ها را به‌علاوه شوخ‌طبعی دارید. وقتی گلشن‌گلشن شما این گونه‌اند تا به دوره مشروطه می‌رسد که دوره اعتلای این چهارهاست. تجدد، نوگرایی و ارتباط با بیرون از این مرزها باعث می‌شود که باز هم طنز و ادبیات اجتماعی پیدا شود، مثل فرخی یزدی و آدمی مثل دهخدا.

در دوران مشروطه شعر اعتراض به اوج خودش می‌رسد.

بله، نثر هم در آن زمان همین‌طور بوده است. دهخدا مگر کم اعتراض کرده بود؟ حتی اعتراض یا سیاست به نوّاب‌ها را پیدا می‌کند، حتی در آن‌طرف مرزها داریم یک آنجا مجله «ملانصرالدین» می‌آید. جریان محمدقلی‌زاده و میرزا علی‌اکبر صابر که به موضوعاتی نظیر دین‌فروشی و سوءاستفاده از ساده‌لوحی عوام، می‌پردازد.

عرض من این است که وقتی گذشته ما آنقدر پربار است، طبیعی است که اینها را می‌توان در دوره‌های مختلف استفاده کرد. زمانی تبدیل به ادبیات اعتراض می‌شود، حتی زمانی در دوران انقلاب، مردم ما با شوخ‌طبعی می‌گفتند شاه فراری شده/ سوار گاری شده. فقط قافیه را درست می‌کردند تا اعتراض را نشان دهند یا در جایی دیگر تبدیل بیت معیارهایی یادگرفته است. ساختار داستان کوتاه یاد گرفته است و از همه مهم‌تر به اقتضای سخن حرف زدن یاد گرفته است. محضماً در گلستان، چون ایران اثر هنرمایی معنای است. چرا سعدی مثل بوستان همه را نظم نکرده است؟ یک جا حکمت آورده است، یک جا آبه و حدیث، یک جا بیت و جعبه عربی و...؟ این به اقتضای تنوع زدن است. در حال حاضر مگر دانش‌آموز ۱۲ سال چه چیزی یاد می‌گیرد که باید این کتاب برداشته شود، تا اتفاقات دیگری بیفتد؟ تصور می‌کنیم الان بعد از ۱۲ سال فرهیخته‌ای از مدرسه می‌آید بیرون که جامع علوم است؟ به اصلاً نبوغ نیست. ما با گرفتن نخبه‌اصیلان، فوات قرآن و گلستان- که در مکتب ما خوانده می‌شد- همه چیز را جوانی گرفتیم که قرار است بعد از این مقدمات وارد تحصیلات عالیه شود. عرض من این است که ما عبید را داشتیم و البته او هم جایی مثل ابرج میرزا از کلمات مکشوف استفاده می‌کرد که این‌ها به اقتضای زمان خودشان باید دیده شوند که شیوه سخن در دوره خودشان به چه شکل بوده است. مثلاً جرم مولانا بدین‌گونه باز در بعضی از تمثیل‌های خود استفاده می‌کند تا اینکه در آخر درست خود را برسانند؟ این‌ها به مخاطب برمی‌گردد. این‌ها مخاطب‌شناسی بودند و به تناسب حال مخاطب در آن روزگار سخن می‌گفتند.

شما اخلاق الاشراف یا رساله تعریفات را بخوانید. چندسال پیش نوشته شده‌اند؟ اولی حدود ۸۰۰ سال پیش است. در همین قرن اخیر ۱۲-۱۳ ما، یا قرن ۲۱-۲۰ کسی به اسم آبمیرزو بیرس کتابی به اسم لغت‌نامه شیطان را برای شما نوشته که ساختار و شکاکیه است. تحقیق دقیقاً کلمه‌ای رساله تعریفات است؛ جیهز فرقی ندارد. مثلاً در رساله تعریفات آمده طیب؛ مثلاً ملک‌الموت. دقیقاً یادم نیست. مانند ماجرای مذهب مختار و مذهب منصور است. جوری برعکس تعریف می‌کند. مثلاً فاضی شریک مرد است. در این کتاب هم هر نگاهی به قاضی دارد در آنجا همان نگاه در مورد کسانی آمده و دقیقاً معنا کرده است.

گفته ازدواج نیمی جمعه؟ گفته، کار ما دوله‌اخانه‌ای است. در لغت شیطان هم همین را آورده است. بعد از ۷۰۰ سال چنین اتفاقی می‌افتد. این نشان‌دهنده آن است که ما در قدت- هشت قرن پیش، این حد از فرهیختگی را در صاحب سخن‌هایمان داریم. در بین صاحبان سخن که موضوعات زمان خودشان را می‌بینند و حکایت‌هایی که بیان می‌کنند کاملاً برای مردم باورپذیر است و به گونه‌ای که با آن شوخ‌طبعی که در ذات ایرانی است، تطابق دارد. مثلاً ما به هم می‌رسیم می‌گوییم سلام حال شما چطور است؟ جواب به دهیم حال شما بهتر است. یعنی هنوز نرسیده‌ایم با هم شوخی می‌کنیم. رگه‌هایی از شوخی در خود داریم. ایرانی‌ها به گونه‌ای خوب می‌زنند که تلخی و کدورت و بسته بودن کنار رود. بنده خدایی می‌گفت شما این گونه‌اند تا به دوره بزنیم! بحث آدم نیست. این شوخ‌طبعی ایرانی هاست. ۷۰۰-۸۰۰ سال پیش عبید را داشتیم. درکنار آن حافظ و سعدی با اندکی اختلاف بودند که در روزگار خود از شوخ‌طبعی در جدی‌ترین انعام‌شان استفاده کرده‌اند. شما وقتی می‌گویید حافظ در نگاه اول می‌گویید هزار خواجه شوخ‌طبع است؛ بله! دمی فرمایید: «ترسم که صرفه‌ای نبرد روز بازخواست/ نان حلال شیخ ز آب حرام ما».

در روزگار حافظ خوش‌فروشی، ریاکاری و مانند آن زیاد بوده است. جالب است حافظ آنقدر راست که با ریاکاری ندارد، بلکه با ریاکاری کار دارد. چون اگر بخواهد با ریاکار کار داشته باشد، هر روز باید یک پیک نفر را بگیرد. بنا منافق کار ندارد، بلکه با نفاق مشکل دارد و این روش حدود ۸۰۰ سال پیش است که ما بسیاری از آن‌ها را در زمانه خودمان تطبیق می‌دهیم. بما بعضی از شرایط اجتماعی دوران مختلف، روزگارهای متفاوت گذشته چه حال نظیر می‌دهیم، مثلاً بسیاری از اتفاقاتی که در آن دوره افتاده، می‌توانست مشابه آن در دوره مشروطه اتفاق بیفتد. او چنین کاری را خلق می‌کند که به نظر من می‌ریزد. اینکه قانونی است و رعایت نمی‌شود. به تلخی این ماجرا می‌خندی. قانون برای رعایت کردن است و وقتی رعایت نمی‌شود به آن می‌خندی و این خنده‌دار است که کسی آن را رعایت نمی‌کند.

زمانی در دوره‌های معاصر خودمان با چهره‌های درخشانی در حوزه طنز روبه‌رو بودیم؛ چه حوزه شعر و چه در حوزه نثر. مثلاً فرض بفرمایید مرحوم کیومرث صابری یا عمران صلاحی، مثلاً بالفضل زرین که دوست مشترک ما بود و دیگران. الان وضعیت طنز اعم از شعر و نثر و کارتون چگونه است؟ چون زمانی کاریکاتور هم خیلی در عرصه بود اما الان به فوت گذشته به چشم نمی‌خورد.

من این را به جرئت می‌گویم شاید طنزپردازها از حرف من ناراحت شوند ولی باید علت‌یابی کنیم که چه اتفاقی افتاده که در زمان عبید تا امروز دوره مشروطه و قبل آدم‌هایی مثل عمران یا نصرآباد به ساختار زبان توجه ویژه داشتند و خواستار به سطح سخن بوده ولی الان طنز ما می‌توان گفت یک بخشش فاجعه‌بار است. یعنی ما کسانی داریم که شاید هر بیت شعرشان را برای یک غلط نحوی بشود مثال زد ولی به‌دلیل استقبال بیچای کسانی که طنز را نمی‌شناسند- که حتی در مسئولان هم داریم- جایگاه پیدا کرده‌اند و طنزشان را ارائه می‌دهند. یک بخشش به‌خاطر این است که مراکزی که این‌ها کارشان را آنجا ارائه می‌دهند زیاد شده است. تا قبل از دفتر طنز حوزه هنری، ما هیچ محفلی که صرفاً دور هم جمع شوند و طنز بخوانند نداشتیم یا به‌حدی نادر بوده که اندازه کالمه‌دم نبود تقریباً. بعد از آن ماجرا، اینجا صاحب پیدا کرد، جوری که با مرحوم نصرآباد می‌گفتیم که ما نیمه بخوانیم؟ برای اینکه ما هرچه داریم هزل و هجو است. از یکی بدمان آمده هجوش کردیم. نشستیم اصلاً هزالی کردیم. کارهای خصوصی خودمانیم برای همدیگر و شاعران شعر می‌گفتند و برای همدیگر در محافل خصوصی می‌خواندند. الان ما می‌خواهیم برای ۳۰۰ نفر در اولین شب‌شعر طنز کشور شعر بخوانیم و مردم از ما بیایند. پاکیزه حرف بزنیم چه کنیم بالاخره راهش را پیدا کردیم تا این ماجرا را افتاد. بعد از هزار و اندی سال از شعر فارسی که در دوره‌های مختلفش طنز وجود دارد و در جامعه به آن معنا نمی‌آید یک مرتبه جلویش باز شود مثل سیل و محافل مختلف شب‌شعر جدی و طنز ایجاد می‌شود.

خود ما ۱۰ تا ۱۲ جادر استان‌ها تأسیس کردیم؛ سنگ‌ها در قزوین، قلقشکن در یزد، چوپلیا در ارومیه، در حلقه رندان در شیراز، در حلقه رندان در تهران، تصفهان در اصفهان و خندیبه در شیراز. تا به آن موقع یک جشنواره طنز در کشور وجود نداشت. یک مرتبه صاحب جشنواره طنز مکتوب در رشته‌های مختلف نمایشنامه‌نویسی، فیلمنامه‌نویس داستان کوتاه شعر و رشته‌های مختلف به وجود آمده. قطعاً این یک مرتبه باز شدن آدب دارد. نتیجه‌اش این شد که عده‌ای روی آوردند به طنز و برخی برنامه‌های سخیف تلویزیون و رسانه ملی هم کمک کرد به این‌ها و برنامه‌هایی کسانی به اسم استداب کمدین تحویل جامعه دادند که ماشین قراضه پدرش را که روشن نمی‌شود مسخره می‌کنند تا مردم بخندند یا انگار تمام رفتارهای ناخوشایند در خانواده ما ایرانی‌ها بوده است و دیگران نداشته‌اند. عرضم این است که زبان در روزگار ما با تعداد طنزپردازانی که می‌شناسیم بسیار غریب واقع شده است. دروافع طنز یک مقدار رها شده و صاحب درست‌وحسابی پیدا نکرده است.

شما به‌عنوان شاعر طنزپرداز، به‌عنوان پایه‌گذار دفتر طنز حوزه هنری، برای این مسئله چه کار می‌شود کرد؟ ناصر فیض نام اعتباری در محافل ادبی، هم در حوزه شعر طنز و هم در حوزه شعر غیرطنز است. چه می‌شود کرد؟

اتفاقی که گمان می‌کنم طی ۲۰ سال گذشته افتاد این بود که مرز میان هجو و هزل و کمدی و طنز نادیده شد. این از ناحیه تلویزیون بود. بعضی هرچیزی را طنز می‌نامیدند. به این خاطر است که دوراهم در حوزه برنامه‌های برای تلویزیون به نام «سایه روشن» داشتم. آقای علی لاریجانی را دعوت کردم که آن زمان دیگر رئیس سازمان نبود که آنجا سر این ماجرایک دیالوگی من و لیان با هم داشتیم که گفتم شما همه این‌ها را به کاسه حرف می‌نامید و این غلط است.

تبدا در طرف مقابل فیلم «لیلی با من است» را دارید که بسیار مخاطب دوراه و فاخر است. این یک بخش شعر فارسی است. از بس شریف است که با او همراه می‌شود. هیچ چیز به سخره گرفته نمی‌شود. ولی در جاهای دیگری می‌بینیم که مملکت خنده گرفتن است. به هر قیمت! فقط به سخره گرفته شده و شما نمی‌فهمید که این آدم‌ها آدم‌های جالبی‌اند یا میتلند! اگر فقط مخاطب عام را در نظر بگیرید که به بشدت در رفاه باشد، دغدغه‌ای ندارد. این آدم چه کار دارد که چه کسی سواره است و چه کسی پیاده است؟ بیشتر وقتی که زخم‌های جامعه سر باز می‌کند، شاعر طنز می‌سراید. شاعران نه برای بهبود زخم، بلکه برای اینکه شما را متوجه زخم کنند دست به چنین کاری می‌زنند. به همین دلیل قرار نیست طنز چیزی را درست کند. شما با بامسخره گرفتن کسی که نمی‌توانید کاری کنید که او کارش را کنار بگذارد حداقل می‌توانید او را متوجه کنید. مسئله را کوچک می‌کنید. دیگران را متنبه می‌کنید و کاری می‌کنید که دیگران حواسشان جمع باشد که چه خبر است یا خودش را متوجه می‌کنی وگرنه که او تا آخر عمرش کار خودش را می‌کند. بمندرت ممکن است این اتفاق افتاده باشد که کسی با طنز یک شاعر تمام رفتار بدش را کنار بگذارد، بلکه شما این را می‌گویید که جامعه را از محیط پیرامون آگاه کنید. به همین دلیل خیلی از شاعران در بدترین شرایط از دنیا رفتند ولی سخنان‌شان دفعه دیگر شخصی که یک کار بدی کرده که برای تن بی‌سرت چه کسی که مسئولان جایی که کار می‌کنی به همراه کارمندان در وزارتخانه خوشحال به خانه‌هایشان بروند! برنامه طنز باید با گرایش عدالت‌خواهی یا توجه به دغدغه‌های انسانی بیشتر خودش را نشان می‌دهد که در دوره مشروطه هم به چشم می‌خورد یا اگر بادقتن باشد ما قبل از انقلاب به دلیل یکسری از مشکلات می‌بینیم مجلات فکاهی به وجود می‌آید. هرچند برخی از آن‌ها سطحشان پایین است، حتی بعد از انقلاب اوایل که یک مقدار شرایط متعادل بود بازهم رگه‌هایی از طنز و شوخ‌طبعی وجود دارد و حتی بعداً که خارج شروع می‌شود به صدام‌ها یا بین زبان طنز اعتراض هست و کمند و بعد از آن که همه احزاب چپ، چپ تندرو، راست، راست سنتی و راست افراطی و... همه دارای رسانه هستند. ما یک دغدغه کل آقا را می‌بینیم که حتی به مراکز قدرت هم نزدیک می‌شود ولی باز هم حرف خودش را می‌زند.

جالب است با این که کل آقا یکی از دقیق‌ترین و درست‌ترین طنزها را ارائه می‌داد، باز هم نمی‌گفت ما طنزپردازیم. می‌گفت ما فکاهی هستیم. این یعنی قله رفیع طنز با الاشر از این حرف‌هاست. فکر نکنید طنز فقط این حرف‌هاست که ایفدر زبان ما ظرفیت دارد که این‌ها می‌توانند فکاهی محسوب شوند یا اینکه بعضی‌هایش خیلی خیلی تلخ و خیلی تلخ و گزنده‌اند. البته ما با آن‌ها دعوا داریم ولی درعین حال به شوخ‌طبعی همه ارث. برخی تعابیر هم داریم به اسم شترسیاه که من نمی‌دانم یا طنز سیاه چطوری باید ارتباط برقرار کنم. هر نوعی از طنز ارتباط نزدیکی با انبساط خاطر دارد. اینکه من فقط بدان را آن گریه کنم که طنزنیست. طنز آن است که شما را در گریه‌ویش نگه دارد.

حتی مرحوم بالفضل نصرآباد چیزی داشتند به‌عنوان تقدیم به ما معرف‌های عالم. در جاهایی حسرت گذشته را می‌خورد که گذشته چنین بود، چنان بود و جاهایی آدم واقعاً آشکش درمی‌آید ولی نه دلت دارد